

DOI: [10.30512/KQ.2022.18632.3455](https://doi.org/10.30512/KQ.2022.18632.3455)

بررسی تفاوت کاربرد «مُلک» برای خدا و انسان براساس روابط همنشینی*

زهرة اخوان مقدم^۱

ربابه عزیزی^۲

چکیده

موضوع مالکیت و حکمرانی در قرآن برای خداوند و انسان به کار رفته و ممکن است این تصور پدید آید که «مالکیت الهی و انسانی از قدرت و تسلط یکسانی برخوردار هستند». این مهم، موجب شد تا مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به معناشناسی واژه «مُلک» براساس روابط همنشینی در آیات قرآن کریم بپردازد. بررسی تمام آیات مُلک الهی و مُلک انسانی (۴۸ مورد) نشانگر امور ذیل است: الف) مُلک الهی در نقش مبتدای مؤخر بیشتر با ریشه‌های «س/ب/ح»، «ح/م/د»، «ب/ر/ک»، «خ/ل/ق» و... و در نقش مبتدا با موضوع ای قیامت، برپایی حکومت الهی در آن و إعطای جزای مؤمنان و کافران با ریشه‌های (ب/غ/ت)، (ع/ق/م) و... روابط همنشینی دارد، ب) مُلک انسانی در غالب موارد با نقش مفعول به با ریشه‌های (أ/ت/ی)، (ش/ی/أ)، (ن/ز/ع)، (ش/د/د) و (ص/ف/و) همنشین است، ج) خداوند مالک حقیقی جهان است و مُلک را به هر کسی که بخواهد، می‌دهد و از هر کسی که بخواهد، می‌گیرد و ایتنا مُلک به هر دو انسان مؤمن یا کافر بستگی به مشیت الهی دارد، د) تمام آیات مُلک الهی به بیان ویژگی‌های یک مالک مطلق از جمله دارا بودن قدرت بی‌نهایت، آفرینش موجودات، ربوبیت الهی، فرمان‌پذیری مطلق موجودات، اجرای شفاعت، عدالت و برپایی روز جزا در جهانی دیگر می‌پردازد؛ اما در آیات مُلک انسانی به این موضوع که فرمانروای زمینی چه ویژگی‌ها و اختیاراتی دارد، اشاره‌ای نمی‌کند بلکه مهم‌ترین موضوع، دادن و پس گرفتن قدرت فرمانروایی از انسان، انتخاب فرمانروا براساس شایستگی‌ها (انسان مومن) و تفویض اختیاراتی همچون علم، قدرت و حکمت می‌باشد. بنابراین مهم‌ترین مساله در آیات مُلک انسانی این است که ملک انسانی نیز در طول ملک الهی قرار دارد و فرمانروایی انسان و تفویض اختیار فرمانروایی به انسان، جزئی از مدیریت جهان توسط خداوند است.

واژگان کلیدی: قرآن، مُلک الهی، مُلک انسانی، معناشناسی، زبان‌شناسی، ادبیات عرب

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵ (مقاله پژوهشی)

۱. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول) / akhavan.mo@quran.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبائی / ro.azizi1992@gmail.com

۱- بیان مسأله

امروزه پژوهشگران حوزه تفسیر قرآن برای فهم معانی واژگان قرآنی از روش‌های جدیدی همچون علم معناشناسی استفاده می‌کنند. علم معناشناسی ساختارگرا، به کشف ارتباط نظام‌مند واژگان قرآنی در بستر موضوعی واحد، به تجزیه و تحلیل کلمات قرآنی با رویکرد جانمایی و همنشینی می‌پردازد. از جمله فواید این روش، گسترش و توسعه معنایی واژگان در بستر عبارات و جملات، شناخت مترادفات، کلمات متضاد و روابط مکملی و اشتدادی در حیطه کلام است.

با وجود اینکه استفاده از روش معناشناسی کمک به سزایی در فهم آیات، واژگان و موضوعات قرآنی می‌نماید، ولی در تفاسیر فریقین کمتر مورد توجه قرار گرفته است. موضوع «مالکیت» از جمله موضوعاتی است که بدان در قرآن اشاره شده است و واژه «مُلک» به طور خاص به این موضوع می‌پردازد؛ اما در بیشتر تفاسیر به جنبه لغوی آن توجه شده است و «مُلک» را به معنای سلطه، فرمانروایی و تدبیر در امور دانسته‌اند؛ درحالی‌که صرف معنای لغوی، گویای حقیقت امر و ابعاد و چگونگی تسلط بر امور نیست، هرچند که مفسران در ارتباط و پیوستگی آیات به طور ضمنی به آن اشاره کرده‌اند. بر اساس عقاید دینی نیز، خداوند متعال مالک حقیقی و تامی است که تدبیر و مدیریت تمام جهان به خواست و اراده اوست، اما این مهم از معنای لغوی فهمیده نمی‌شود. از سوی دیگر، واژه «مُلک» برای خدا و انسان یکسان به کار رفته و معناشناسی این واژه در آگاهی از میزان تفویض قدرت از «مُلک الهی» به «مُلک انسانی» ضروری است. بدین جهت پژوهش حاضر، به روش توصیفی - تحلیلی، در ابتدا تمام واژگان مُلک الهی و مُلک انسانی را از نظر ساختار نحوی مورد بررسی قرار می‌دهد و در مرحله بعد، به روابط همنشینی واژه «مُلک» با دورویکرد انسانی - الهی در سیاق آیات مُلک می‌پردازد. همچنین، بررسی پیشینه تحقیق نشان داد که تا کنون در زمینه معناشناسی واژه «مُلک» در آیات قرآن مطالعه‌ای صورت نگرفته است.

۲- «مُلک» در لغت

ریشه (م/ل/ک)، دلالت بر قوت و توانایی در چیزی دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۵۲/ مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱۱، ص ۱۷۵) و «مُلک» یعنی پادشاه و فرمانروایی با حکمرانی و عظمت است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۸۰/ مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۱۵/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۴۹۲). در استعمال قرآن نیز، به معنی حکومت و اداره امور است: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (آل عمران: ۱۸۹/۳) و ﴿وَأَتَّبِعُوا مَا نَزَّلْنَا عَلَىٰ مَلَكِ سُلَيْمَانَ﴾ (بقره: ۱۰۲/۲) (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۷۳). بنابراین، «مُلک» به معنای قادری است که مالک و قدرتمند بر تمام امور باشد (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۶۳۶۳).

۳- بسامد ریشه «مُلک» در قرآن

ریشه (م/ل/ک) در قرآن، ۲۰۶ مرتبه، در ۶۳ سوره، در ۱۹۱ آیه تکرار شده است. ۱۵ مرتبه بر وزن مَلِک، ۱۶ مرتبه بر وزن مَلِک، ۴۸ مرتبه بر وزن مُلک، ۷۱ مرتبه بر وزن مَلَانِکَه، ۱۵ مرتبه بر وزن مَلِکَت، ۱ مرتبه بر وزن

مَلَكْتُمْ، ۸ مرتبه بر وزن يَمَلِكُ، ۳ مرتبه بر وزن تَمَلِكُ، ۱۰ مرتبه بر وزن يَمَلِكُونَ، ۲ مرتبه بر وزن تَمَلِكُونَ، ۵ مرتبه بر وزن أَمَلِكُ، ۴ مرتبه بر وزن مَلَكُوت، ۲ مرتبه بر وزن مَلَكَيْنِ، ۲ مرتبه بر وزن مَالِكِ، ۱ مرتبه بر وزن مَالِكُونَ، ۱ مرتبه بر وزن مُلُوك، ۱ مرتبه بر وزن مَمْلُوك و ۱ مرتبه بر وزن مَلِيك است.

۴- نقش نحوی واژه «مُلک» در قرآن

کلمه «مُلک» در قرآن به دو صورت به کار رفته است. صورت اول، مُلک حقیقی و ویژه خداوند متعال است که در نقش‌های الف) مبتدا: ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾، ب) مبتدای مؤخر: ﴿لَهُ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، پ) مجرور: ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ و ت) مضاف‌الیه: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ﴾ آمده است. تعداد آیات مربوط به مُلک مختص الهی ۳۰ عدد است.

صورت دوم، در مورد مالکیت اعتباری انسان در معنای فرمانروایی و سلطنت می‌باشد که در نقش‌های الف) مفعول‌به: ﴿هَبْ لِي مُلْكًا﴾، ب) اسم مؤخر فعل ناقصه «لیس»: ﴿وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ﴾، پ) عطف به مجرور: ﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾ و ت) مضاف: ﴿إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ﴾ به کار رفته است. مجموع آیات ناظر به مُلک انسانی ۱۸ عدد است.

۵- بررسی روابط همنشینی در آیات مشتمل بر واژه «مُلک»

معناشناسی دانشی است که پدیده‌های زبانی در چارچوب یک نظام را توصیف می‌کند (صفوی، ۱۳۸۷، ص ۲۷). این دانش در پی کشف معنا در بستر «متن» است که بنیان‌های ارتباط متقابل و تنگاتنگ اجزاء آن با یکدیگر، در آن ایجاد می‌شود و بر این اساس، متن را مجموعه‌ای منسجم و معنادار می‌داند که فرایند معنایی واژه‌ها و عبارات در گستره آن شکل می‌گیرد (شعیری، ۱۳۸۱، ص ۶). در این دانش، حوزه معنایی از اهمیت بالایی برخوردار است و واژه‌ها با داشتن اشتراک در یک ویژگی در یک حوزه معنایی طبقه‌بندی می‌شوند (ایزوتسو، ۱۳۶۰، ص ۹۷). هر متن از واژه‌ها و عباراتی تشکیل می‌شود که ساختار آن را به وجود آورده‌اند و روابط میان این ساختار، در دو محور جانشینی و همنشینی بررسی می‌شود.

به قرار گرفتن کلمات یک ساختار در کنار یکدیگر «همنشینی» گفته می‌شود و رابطه همنشینی به ترکیب میان الفاظ مجاور در یک زنجیره کلامی دلالت دارد (بی‌یرویش، ۱۳۷۴، ص ۳۰). به رابطه الفاظی که از حیث انتخاب با یکدیگر در ارتباط‌اند و به دلیل وجود تشابه به جای یکدیگر قرار می‌گیرند، «رابطه جانشینی» می‌گویند (Crystal, 1992, p.284 / صفوی، ۱۳۸۷، ص ۲۹۶). اهمیت بررسی روابط همنشینی و جانشینی در یک ساختار به آن دلیل است که شناخت کلمات همشین با یک واژه و کلماتی که به جای واژه مد نظر قرار داده می‌شود، ما را به مطالعه دقیق پیرامون معنای آن واژه نزدیک می‌کند.

رابطه همنشینی میان دو واژه با نام زوج معنایی به سه شکل مکملی، اشتدادی و تقابلی است. منظور از روابط مکملی، نوعی از روابط معنایی، مبتنی بر ساختار نحوی بین دو واژه است؛ مانند روابط «مبتدا و خبر»، «فعل و فاعل»، «فعل و مفعول»، «مضاف و مضاف الیه». رابطه اشتدادی، رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک داشته باشند و یکدیگر را از نظر معنایی تقویت کنند. تقابل معنایی نیز، رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک دارند، ولی یکدیگر را نقض می‌کنند و در مقام تضعیف و نفی هم هستند (سلمان‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۲۳). در ادامه، به رابطه همنشینی واژه «مُلک» در سیاق آیات مُلک پرداخته می‌شود.

۵-۱- بررسی روابط همنشینی در آیات مشتمل بر واژه «مُلک الهی»

در ادامه، روابط همنشینی در آیات مشتمل بر واژه «مُلک الهی» بررسی می‌شود.

۵-۱-۱- هم‌نشین اول: واژگان ناظر بر ستایش

هم‌نشین اول واژه «مُلک»، کلماتی مشتمل بر ستایش و حمد الهی است که ریشه آنان عبارت از (ب/ر/ک)، (س/ب/ح) و (ح/م/د) است و در ذیل به تفصیل اشاره می‌شود.

۵-۱-۱-۱- ریشه (ب/ر/ک)

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا * الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (فرقان: ۲۵/۱-۲). ریشه (ب/ر/ک) دلالت بر ثبوت و استواری شیء دارد به طوری که از آن فروعاتی ایجاد می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۲۷/ مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۷۹) و مصدر «بَرَكَه» به معنای فضل و خیر زیاد در چیزی است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۹۵/ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۱۹/ مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۸۱) و هنگامی که بر وزن تفاعل از ماده «بَرَكَه» باشد (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۱۹۹)، به معنای ثبوت خیر در هر چیزی است. صیغه «تبارک» علاوه بر معنای صفت مشبیه، دارای مفهوم مبالغه (یعنی تحقق و شدت امتداد برکت) نیز هست و این صیغه تقریباً از کلماتی است که جز در مواردی نادر بر غیر خدا اطلاق نمی‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۱۷۳/ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۱۹۹/ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۱۲۲/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۴۲۱). از نظر نحوی نیز، فاعل کلمه «تبارک»، اسم موصول «الَّذِي» به همراه صله‌اش می‌باشد و «الَّذِي» دوم بدل از «الَّذِي» اول است و بدل در حکم اسقاط مبدل منه است و رابطه فعل و فاعلی در واژه «مُلک» با «تبارک» نشان می‌دهد که موجودی توانایی مالکیت آسمان‌ها و زمین را دارد که خیر مطلق باشد و در افاضه خیر به بندگان خود هیچ خستگی، ناتوانی و فقری ندارد (علوان، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۱۵۷۷/ درویش، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۶۶۵).

۵-۱-۱-۲- ریشه (س/ب/ح)

ریشه (س/ب/ح) در قالب «يُسَبِّحُ» از دیگر ریشه‌های تسبیح‌کننده مُلک الهی است. با توجه به آیه ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (تغابن: ۱/۶۴) ریشه (س/ب/ح) بر دو معنا دلالت دارد: نخست، از جنس عبادت‌کردن و مصدر آن «تسبیح» است و وقتی در مورد خداوند به کار می‌رود به معنای منزّه‌دانستن وی از هر سوء و نقصی است. دوم، از جنس کوشش و تلاش به معنای شناکردن در آب و حرکت در هوا و مصدرش «السَّبَّاحَةُ» است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۲۶/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۷۱/ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۱۶). اصل ریشه (س/ب/ح) به معنای حرکت در مسیر حق بدون کوچک‌ترین ضعف و انحرافی است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۲۱۶) و معنای مورد نظر در مقاله حاضر، از جنس عبادت یعنی تسبیح به شکل ذکر و نماز است؛ هرچند که در معنای عبادت و تسبیح کردن، حرکت به سمت حق و در مسیر حق نیز نهفته است.

بنابر نظر مفسران نیز، مصدر «تسبیح» به معنای منزّه داشتن است و منزّه داشتن خدا یعنی هر چیزی را که مستلزم نقص، حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد، از او نفی کنی و معتقد باشی که خدای تعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست. پس، ستایش شایسته چنین خدایی است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۴۴/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۲۹۵).

۵-۱-۱-۳- ریشه (ح/م/د)

ریشه (ح/م/د) از دیگر ریشه‌گان بیان‌گر ثنای الهی است. ریشه (ح/م/د) به معنای ستایش، تعریف و مدح (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۳۲۷/ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۷۲) و متضاد آن ذم است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۰۰/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۵۶) و مصدر «تحمید» به معنای ستایش خداوند بر واجدبودن همه کمالات حقیقی در ذات، صفات و افعال است (مطهری، بی تا، ج ۴، ص ۱۶۶).

بنابراین، «سبحان الله» یعنی تنزیه می‌کنم از این که خداوند به چشم دیده شود یا با دست لمس شود، او را جسم بدانم و بگویم در جایی قرار گرفته است، او را محتاج و نیازمند بدانم، به او نسبت ظلم بدهم، برای او شریکی قائل شوم و به‌طور کلی تسبیح یعنی تنزیه خداوند از صفات سلبی و «الحمدلله»، یعنی او را ستایش می‌کنم که همه نعمت‌ها و کمالات از اوست و به او باز می‌گردد و او به هر چیزی دانا، توانا، شنوا و بصیر است پس ستایش خداوند به صورت اثباتی است (مطهری، بی تا، ج ۴، صص ۱۶۶-۱۶۵) و بر اساس روابط همنشینی در سوره تغابن، آیه اول در عبارت «يُسَبِّحُ لِلَّهِ جَارٌ وَمَجْرورٌ لِلَّهِ» متعلق «يُسَبِّحُ» است و ضمیر (ه) در «لَهُ الْمُلْكُ» به «اللَّهُ» در عبارت «يُسَبِّحُ لِلَّهِ» باز می‌گردد. همچنین، عبارت «لَهُ الْحَمْدُ» با حرف ربط (واو) به «لَهُ الْمُلْكُ» عطف شده است و این همنشینی نشان می‌دهد که ستایش مختص کسی است که مُلک و حمد فقط برای او باشد. به علاوه، آمدن «لام» ابتدای دو واژه «له الملک» و «له الحمد»، به معنای اختصاص مُلک و حمد برای خدا در ساختار [خبر مقدم + مبتدای موخر] است. از این رو، به‌راستی سلطنت برای خداست؛ چون او به وجودآورنده هر

چیزی و قائم بر آن است. حمد نیز مخصوص خداوند است؛ چون تمام نعمت‌ها به دست اوست. پس، شایسته ستایش است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، ص ۵۵۱).

۵-۱-۲-همنشین دوم: ریشه (ق/د/ر)

دومین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (ق/د/ر) است که در عبارت ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ همنشین «مُلک» می‌باشد. ریشه (ق/د/ر) (بر وزن فِلس) دلالت بر ارزش، قیمت و کنه وجودی شیء دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۶۲) و به معانی: الف) قدرت و توانایی، ب) تنگ گرفتن بر چیزی و ج) اندازه دقیق و مشخص است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۵۰). معنای مورد نظر در آیات همنشین با «مُلک»، قدرت و توانایی بر انجام امور است. این واژه، بر وزن اسم فاعل (قادر) به معنای صفت مبالغه از جمله أسماء الهی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۷۴) و «قدیر» هر آنچه را که بخواهد طبق مقتضای حکمت بدون کم‌وکاست انجام می‌دهد و بنابراین، صحیح نیست غیر خدا با آن توصیف شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۵۷).

از جمله آیات دالّ بر روابط همنشینی «مُلک» با ریشه (ق/د/ر)، آیه ۱۷ سوره مائده است: ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. ساختار نحوی عبارت ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ در آیه بالا، به شکل [واو عطف + مبتدا + متعلق قدیر + خبر] به عبارت ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [خبر مقدم + مبتدای موخر] عطف شده است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۳۰۹/ علوان، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۵۰۲/ دعاس، ۱۴۲۵، ج ۶، ص ۲۴۹). این ساختار با اندک تفاوتی در دیگر آیات مُلک الهی هم‌چون مائده: ۴۰/۵ و ۱۲۰، آل عمران: ۳/۱۸۹، حدید: ۲/۵۷ نیز آمده است و سنخیت دارد. بنابر همنشینی واژه «قدیر» با «مُلک»، قدرتمندی تام و مسلط بر تمام امور از جمله لوازمی است که یک فرمانروا باید داشته باشد.

۵-۱-۳-همنشین سوم: ریشه (خ/ل/ق)

سومین ریشه همنشین با واژه «مُلک»، ریشه (خ/ل/ق) است که برای خداوند و انسان به کار رفته است؛ ولی دارای معانی متفاوت برای هر یک است. ریشه (خ/ل/ق) برای خداوند به معنای آفریدن، آفرینش موجودی بدون داشتن سابقه وجودی است همچون آیه: ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان: ۲/۲۵) (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۸۵/ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۱۲۰/ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۹۲/ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۳۷۲) و در وصف انسان به معنای جمع‌آوری اجزای چیزی و تکامل آن است: ﴿وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنِي﴾ (مائده: ۱۱۰/۵) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۶).

آنچه از بررسی روابط همنشینی (خ/ل/ق) با «مُلک» به دست آمده، بیانگر این است که «خلق» دارای ویژگی‌هایی است که به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌شود: اول اینکه بر اساس آیه: ﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ... هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ * خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾ (تغابن: ۶۴/۳-۱) پس از خلق و آفرینش انسان، عده‌ای کافر و عده‌ای مؤمن می‌شوند و حرف «فاء» در کلمه «فمنکم» صرف ترتب کفر و ایمان بر خلقت را می‌رساند؛ یعنی اگر خلقتی نبود، کفر و ایمانی هم نبود. پس، مردم بعد از آنکه خلق شدند، بعضی کافر و بعضی مؤمن شدند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۹۵) و تا خلقتی نباشد، مُلک و فرمانروایی نیز بی‌معنا خواهد بود.

دوم اینکه آفرینش آسمان‌ها و زمین به حق صورت گرفته است. ریشه (ح/ق/ق) دلالت بر استواری و ثبوت شیء دارد و ضد باطل است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۸). بر اساس دیدگاه طباطبائی، حق بودن در این آیه بدین معناست که آفرینش آسمان‌ها و زمین با هدف و غرضی صورت گرفته است و باطل و بیهوده نیست و همگی با هم تناسب دارند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۹۵).

سوم اینکه آفرینش مرگ و حیات با هدف امتحان و آزمایش انسان است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ... الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا... الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ (ملک: ۶۷/۳-۱). معنای لغوی کلمه «حیات» به معنای چیزی که دارای شعور و اراده است و «موت» به معنای نداشتن آن حالت است. «موت» در زبان قرآن همان انتقال موجود دارای شعور و اراده‌ای است که از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ای دیگر منتقل شود؛ ولی در اعتقاد منکران معاد به معنای نیستی است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۴۹).

چهارم اینکه خداوند هفت آسمان را بدون هیچ‌گونه تفاوتی آفریده است: ﴿خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ (ملک: ۶۷/۳). کلمه «تفاوت» مصدر باب «تفاعل» از ماده «فوت» شامل اختلاف و تفاوت دو چیز از نظر خصوصیات و ویژگی‌های ذاتی است به گونه‌ای که با یکدیگر سازگار نبوده و تضاد دارند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۸/ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۹، ص ۳۵۶/ اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۳۳۸) و نکره بودن «تفاوت» در سیاق نفی افاده عموم می‌کند؛ یعنی تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است و خدای عزوجل اجزای عالم خلقت را طوری آفریده که هر موجودی بتواند به آن هدف و غرضی که برای آن خلق شده برسد و هیچیک مانع به مقصد رسیدن دیگری نشود و یا باعث فوت آن صفتی که برای رسیدنش به هدف نیازمند است، نگردد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۵۸۸).

پنجم اینکه همه چیز تقدیر شده است: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان: ۲/۲۵). امام کاظم (ع) درباره معنای آیه فرموده‌اند: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَأَزَادَ وَقَدَّرَ وَ قَضَى. قُلْتُ مَا مَعْنَى شَاءَ قَالَ: ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ. قُلْتُ مَا مَعْنَى قَدَّرَ قَالَ: تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طَوْلِهِ وَ عَرْضِهِ قُلْتُ مَا مَعْنَى

قَضَى قَالَ: إِذَا قَضَى أَمْرًا فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَرَدَّ لَهُ» (هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا بخواهد و اراده کند و قدر و قضا نماید. گفتم معنی «شاء» چیست؟ فرمود: آن چیز را به وجود آورد. گفتم معنای «قدر» چیست؟ فرمود: اندازه و محاسبه دقیق شیء از جهت طول و عرض. گفتم معنای «قضا» چیست؟ فرمود: زمانی که خداوند چیزی را قضا نماید و بخواهد که باشد آن چیز حتما خواهد بود و هیچ مانعی وجود ندارد) (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۴۷).

بنابر همنشینی ریشه (خ/ل/ق) با «مُلک»، خداوند حکمران و مسلط بر تمام امور است و او قدرتمند در آفرینش تمام موجودات بدون سابقه وجودی، هدفمند و دقیق «بِالْحَقِّ»، همراه با توانایی در خلق حیات و موت برای آزمایش و سنجش اعمال بندگان الهی «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، بدون هیچ تبعیض و ناراستی «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» و با اندازه و تقدیر مشخص «فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» است.

۵-۱-۴- همنشین چهارم: فعل‌های ناظر بر صفات حق تعالی

به‌طور کلی، سیاق آیات «مُلک»، همگی درباره توحید در ربوبیت و اثبات آن است، ولی مصادیقی همچون تکویر، تسخیر، ولوج و اختلاف شب و روز به‌طور ویژه، به مسأله ربوبیت اشاره می‌کند.

ریشه (ک/و/ر) به‌عنوان یکی از آثار ربوبیت در آیه «يَكْوُرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى... لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» (زمر: ۳۹/۵) دلالت بر جمع‌شدن و چرخیدن چیزی می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۴۶). در واقع، چرخیدن و جمع‌شدن بخشی از آن روی بخش دیگر (مثل عمامه) را «کُور» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۴۰۰/راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۲۹). البته، در «کُور/تکویر» استداره و مدوّر بودن را قید کرده‌اند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۶۸). بنابراین، مراد از انداختن شب روی روز و انداختن روز بر روی شب، یعنی پشت سر هم قرار گرفتن شب و روز به‌طور استمرار و لا ینقطع است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۶۲).

دومین ریشه دال بر آثار ربوبیت (س/خ/ر) است که به معنای طردکردن و وادارکردن چیزی با قهر و اجبار است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۴۴/مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۸۹). به نظر راغب، «تسخیر» یعنی شیء را به غرض و هدف خاصی با قهر و اجبار وادار کنی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۰۲) و این وادار کردن به هر دو صورت تکوینی و تشریحی وجود دارد و از لوازم این معنا، فرمان‌پذیری و تحت امر بودن شیء است که امر مولا، بدون مزد و اجرت انجام می‌شود. این ریشه در باب تفعیل «سَخَّرَ» به معنای مبالغه است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۹۱)؛ یعنی خورشید و ماه در جهت اطاعت و فرمان‌پذیری امر الهی به شدت رام و مسخّر هستند. سومین ریشه (و/ل/ج) است. در آیات «لَهُ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» (حدید: ۵۷/۵-۶). ریشه (و/ل/ج) به معنای داخل‌شدن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۴۲/حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۵۰۹/مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱۳، ص ۲۱۷/ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲،

ص ۳۹۹). در تفسیر «المیزان»، «ولوج» به دو معنا به کار رفته است: اول، «ایلاج شب در روز» و «ایلاج روز در شب» و به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۴۰۱) و معنای دوم، «ایلاج» هر یک از شب و روز در دیگری، به معنای حلول آن در محل آن دیگری است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۴۷).

۵-۱-۵- همنشین پنجم: ریشه (ش / ی / ا)

پنجمین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (ش / ی / ا) است و اموری همچون إلقا، عطا، أخذ، عزّت، ذلّت، خلق، مغفرت و هبه زمانی اتفاق می افتد که خواست و مشیت الهی بدون هیچ محدودیتی در جریان باشد. به طور مثال، در آیات ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (نور: ۲۴ / ۳۵-۳۵)، ریشه (ش / ی / ا) در ساختار اسمی «شیء» به معنای هر چیزی است که علم به آن تعلق گیرد و از آن خبر داده شود (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۳) و در ساختار فعلی «شاء / يشاء / مشیئه» به معنای خواستن و اراده کردن چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۰۳ / حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۸۵ / قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۱) و به عبارتی، مشیّت به معنای خواست و اراده است. بنابر همنشینی واژه «مُلک» با ریشه (ش / ی / ا)، وقتی مالکیت آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنهاست، متعلق به ذات حق باشد، با نور خود هر کسی را که بخواهد، هدایت می کند و روح خود را به هر کسی که بخواهد، نشان می دهد. هر کسی را که بخواهد، می آمرزد و هر کسی را که بخواهد، عذاب می کند. به هر کسی که بخواهد، مُلک می دهد و مُلک را از هر کسی که بخواهد، می گیرد. جابایی در ذیل این آیه می گوید: «همه این‌ها بدین دلیل است که خداوند مالک رحمت و عذاب است» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۵۰).

۶-۱-۶- همنشین ششم: ریشه (ش / ف / ع)

ششمین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (ش / ف / ع) و به معنای پیوستن، همنشینی و ضمیمه شدن چیزی به همانند خود (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۰۱ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۷) و مخالف کلمه «وَتَر» است. «وَتَر» نشان دهنده وحدت و فردبودن است؛ ولی «شفع» دلالت بر زوجیت دارد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۶۰ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۷) و «شفاعت» به معنای پیوستن به دیگری در راستای درخواست یآوری از اوست و درخواست شفاعت از او به جهت حرمت و مقام بالاتری است که دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۸).

از جمله آیات دالّ بر روابط همنشینی ریشه (ش / ف / ع) با واژه «مُلک»، سوره زمر آیه ۴۳ است. در روز قیامت، مشرکان، بتان را به عنوان شفیع همراه خود می آورند و خداوند با حالت تعجب می پرسد: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ

دُونَ اللَّهِ شَفَعَاءُ ﴿﴾ (زمر: ۴۳/۳۹) در حالی که این بتان و تندیس‌ها نسبت به هیچ چیز مالکیتی ندارند؛ بلکه به تعبیر قرآن، شفاعت از آن کسی است که مالکیت آسمان‌ها و زمین برای او باشد: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ﴿﴾ (زمر: ۴۴/۳۹). حرف «لام» در کلمه «لِلَّهِ» لام ملکیت است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۴۴/آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۲۶۵) و هر شفاعتی که فرض شود، مملوک خداست؛ چون مالک تمامی اشیاء اوست مگر آنکه او به کسی اجازه شفاعت را بدهد، در آن صورت، آن کس مالک شفاعت می‌شود.

قید «مگر آنکه خدا به کسی اجازه شفاعت را بدهد» بدان جهت است که مشرکان، علاوه بر اعتقاد به شفاعت بت‌ها، به شفاعت فرشتگان نیز اعتقاد داشتند. بنابر آیه: ﴿وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ﴿﴾ (زخرف: ۴۳ / ۸۶-۸۵)، هر چند ملائکه و مسیح(ع) اجازه شفاعت دارند؛ اما در این آیه، واژگان «مُلک» و «شفاعت» با عبارات «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» و «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» هم‌نشین و استثناء شده‌اند. در واقع، فرشتگان و مسیح(ع) و اولیاء الهی را از دیگر شفاعت کنندگان سنگ و چوب جدا کرده، یعنی اینان هر چند جز اله‌های شما هستند؛ ولی اعتقادی به گفته و پندارهای باطل شما ندارند؛ چون به حق شهادت داده و علم دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۱۳۶).

بنابراین، از هم‌نشینی واژه «مُلک» با ریشه (ش/ف/ع) می‌توان چنین نتیجه گرفت که شفاعت، ویژه کسی است که مالکیت مطلق جهان شمول داشته باشد و استثناء و جداشدن عبارات «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» و «هُمْ يَعْلَمُونَ»، جداشدن اولیاء و فرشتگان الهی از آل‌هه دروغین است و شفاعت اینان، هر چند پذیرفته می‌شود، ولی به شهادت توحید و علم به ذات مشرکان، چنین کاری را انجام نخواهند داد.

۵-۱-۷- هم‌نشینی هفتم: موضوع قیامت

هفتمین هم‌نشینی واژه «مُلک»، موضوع قیامت است که با عبارات «نَفَخَ فِي صُورٍ»، «یَوْمَ»، «یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»، «بَغْتَةً»، «عَقِيمٌ» و «قَهَّارٌ» هم‌نشینی شده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ

عَقِيمٍ * الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ ﴿﴾ (حج: ۲۲/۵۶-۵۵) لفظ «بَغْتَةً» از ریشه (ب/غ/ت)، یعنی امری ناگهانی و یک دفعه بدون هیچ مقدمه‌ای است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۷۲/ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۱/مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۳۲۹). از نظر نحوی نیز، کلمه «بَغْتَةً» مصدر مَرَّ در موضع حال است که خود مَرَّ بودن دلالت بر یک بار اتفاق افتادن می‌نماید (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۷، ص ۱۳۳).

واژه «عَقِيمٌ» نیز از ریشه (ع/ق/م) دلالت بر دشواری، تنگی و شدت در چیزی دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۷۵) و واژه «عَقِيمٌ» یعنی چیز خشکی که اثری ندارد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۸، صص ۲۴۲-۲۴۱) و منظور از «عَقِيمٌ بودن آن روز» یعنی روز بی‌مانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۴۶) که فردایی از آن متولد نمی‌شود تا جبران

مافات کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۱۴۸). همچنین کلمه «عقیم» در آیه بالا، صفت «یومٌ عقیم» است که نکره بودن آن بر هولناکی آن روز می‌افزاید.

واژه «قَهَّار» از دیگر واژگان دارای روابط همنشینی با «مُلک» است: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۱۶/۴۰). ریشه (ق/ه/ر) به معنای غلبه و تسلط بر چیزی در مقام عمل و اجرا دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۳۶۷) و این غلبه نشان از علو و بلندمرتبگی چیزی بر چیز دیگر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۵/مصطفوی، همانجا). لفظ «قَهَّار» به عنوان یکی از صفات الهی یعنی خداوندِ قادرِ علی الاطلاق بر تمام مخلوقات خود غالب و چیره است و همگی، چه با میل و چه با اکراه، رام و مطیع خداوند هستند. از نظر نحوی نیز، در عبارت «لِمَنِ الْمُلْكُ»، خبر بر مبتدا و جوباً مقدم شده و در «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» مبتدا حذف شده و حصر آن، نشان از سختی روز قیامت و حقیقت آن روز است. قیامت روز ظهور مُلک و سلطنت فراگیر و جامع خداوند بر تمام خلق است و نه روز پیدایش آن (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۳۱۹). بنابراین، فرمانروایی خداوند در قیامت حقیقتی تام و بدون نقص و ناتوانی است: ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ (فرقان: ۲۶/۲۵). در روایتی آمده است که خداوند در قیامت می‌فرماید: «أَنَا الْمَلِكُ، أَيَّنَ مُلُوكِ الْأَرْضِ» (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۴۰۲).

۵-۱-۸- همنشین هشتم: برپایی حکومت الهی

هشتمین همنشین واژه «مُلک»، مسائل مربوط به برپایی حکومت عدل و رحمت الهی در قیامت است. برای مثال، در آیه ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ (حج: ۵۷-۵۶) واژگان «یحکم»، «آمنوا»، «جَنَّاتِ»، «كَفَرُوا» و «عَذَابِ» همنشین «مُلک» شده‌اند. کلمه «یحکم» از ریشه (ح/ک/م) به معنای منع کردن به جهت اصلاح و عدم ظلم (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۱/راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۴۹) و داوری است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۶۰/قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۶۱)، یعنی خداوند به عنوان مالک قیامت در روز قیامت بین بندگان به حق و عدل قضاوت می‌کند.

در موقفی دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا... الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾ (فرقان: ۲۷-۲۴). در آیه ۵۶ سوره حج، مُلک مختص «الله» و در این آیه، مُلک مختص «الرحمان» است. ریشه (ر/ح/م) دلالت بر رقت، دلسوزی و مهربانی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۹۸/مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۴، ص ۹۶) و کلمه «الرحمن» صفت خاص الهی است که کسی جز وی، آن را ندارد. به گفته برخی لغت‌پژوهان، «رحمان» صیغه مبالغه و «رحیم» صفت مشابه است و بعضی دیگر، «رحمان» و «رحیم» را صیغه مبالغه می‌دانند؛ با این تفاوت که رحمان شدت و گستردگی بیشتری نسبت به رحیم دارد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۷۳)؛ اما واژه «رحمن» چه صفت مشابه باشد و چه صیغه مبالغه، رحمت عام است و نسبت به «رحیم» شمول و گستردگی بیشتری دارد. بدین جهت، مُلک در روز قیامت از آن

خداوندی است که رحمت عام دارد و رحمت او تمام موجودات و حتی کافران را در بر می‌گیرد، ولی اینکه کافران، آن روز را سخت و عسیر می‌دانند، به جهت اعمالی است که خود انجام داده‌اند. واژه «عسیر» از ریشه (ع/س/ر) به معنای شدت و سختی و متضاد آن آسانی و سهولت است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۵۶۳/ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۴۹/راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۶۶) که در امور مادی و معنوی به کار می‌رود (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۱۵۱). از نظر نحوی نیز، واژه «عسیر» صفت «یوماً» است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۹، ص ۱۰) و نکره بودن آن، نشان از ناشناخته بودن نوع سختی دارد که بر شدت و وحشت موضوع می‌افزاید. در آیه ۵۵ از سوره حج نیز، روز قیامت به صورت صفت نکره «یومٌ عقیمٌ» بیان شده است.

ریشه «جزی» همنشین دیگر واژه «مُلک» است. آیه می‌فرماید: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ * الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (غافر: ۱۷/۱۶-۴۰). کلمه «تُجْزَى» از ریشه «جزی» به معنای مکافات است و «جزاء» کلمه‌ای عام است که به کیفر و پاداش تعلق می‌گیرد؛ زیرا مقابل عمل است. به عبارتی جزایی که به هر فردی داده می‌شود برابر برابر با کاری می‌باشد که انجام داده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۹۵/مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۹۸/ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۱۴۴). فعل «تُجْزَى» وقتی با حرف «باء» یا «علی» متعدی شود، به معنای جزادادن و وقتی با حرف «عن» متعدی شود، به معنای قضا و امر نمودن به کاری است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۱۴۴). بدین جهت، همنشینی مالک الملک قیامت با [تُجْزَى + كُلُّ نَفْسٍ + بِمَا كَسَبَتْ] تأیید می‌کند که در آن روز به حساب هر شخصی، اعم از مؤمن و کافر، رسیدگی می‌شود و جزایی متناسب با آنچه انجام داده است، دریافت می‌کند.

۵-۲- بررسی روابط همنشینی در آیات مشتمل بر واژه «مُلک انسانی»

در سیاق آیات مُلک انسانی، ریشه‌های (أ/ت/ی)، (ص/ف/و)، (ش/د/د)، (و/ه/ب)، (ش/ی/أ) و (ن/ز/ع) دارای روابط همنشینی با واژه «مُلک» است. همچنین در این ساختار، شاهد دو بینش متضاد ایمانی - غیر ایمانی هستیم که در ذیل به هر یک اشاره می‌شود.

۵-۲-۱- همنشین اول: ریشه (أ/ت/ی)

اولین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (أ/ت/ی) است. خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران: ۲۶/۳). ریشه (أ/ت/ی) در قالب ثلاثی مجرد با مصدر «الْإِيتَان» به معنای آوردن و در قالب ثلاثی مزید با مصدر «الْإِيتَاء» به معنای بخشیدن و عطاکردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۰). بنابر نظر مفردات، آمدن به سهولت با جریانی عادی و طبیعی از ویژگی مصدر «الْإِيتَان» می‌باشد. بدین جهت، به سیلی که سراریز است، سیل «أْتِي» و «أَتَاوِي» گفته می‌شود. همچنین، به مردی که غریب و در

سفر است و جایی را ندارد، «أَتَاوَى» گویند. در واقع، مصدر «الإِثْيَان» در مورد آمدن و وارد شدن شخص برای انجام کار و تدبیر امور در خیر و شرّ کاربرد دارد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۳۶/راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۰). ریشه (أ/ت/ی) در آیات قرآنی نیز، در قالب‌های لازم و متعدی، مجرد و مزید، آمدن در زمان و مکان و به صورت اسم فاعل و مفعول به استفاده شده و با توجه به قالب متفاوتی که می‌پذیرد، خصوصیات این ریشه نیز متفاوت است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۳۳).

آیه بالا به صورت کاملاً روشن و واضح، علاوه بر معرفی خداوند به عنوان مالک حقیقی جهان، به مسأله تفویض مالکیت و عزل آن توسط خداوند اشاره می‌کند. این معنا از همنشینی ریشه‌های (أ/ت/ی)، (ش/ی/ء) و (ن/ز/ع) با واژه «مُلک» به دست می‌آید و خداوند از مُلک خود به هر که بخواهد، می‌دهد و از هر که بخواهد، باز پس می‌گیرد. بنابر دیدگاه علامه، إیتاء مُلک توسط خداوند به هر دو گروه انسان مؤمن و کافر تعلق می‌گیرد که برای یکی نعمت و برای دیگری نعمت است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۳۱) و همه اینها، آزمایشی الهی است و ایام همیشه به کام یک قوم نیست: ﴿تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (آل عمران: ۱۴۰). به عبارتی، إیتاء مُلک مسئولیت انسان را دوچندان می‌کند؛ اما در مورد این سخن علامه که «خداوند از مُلک خود به هر دو گروه انسان‌های مؤمن و شقی می‌دهد»، باید گفت: آیه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾ (بقره: ۲۵۸/۲) به اعطای ملک به انسان شقی اشاره کرده است. در عبارت «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»، فاعل فعل «آتاه» کلمه «اللَّهُ» و مفعول به اول آن، ضمیر (ه) [نمرود] و مفعول به دوم آن، «الْمُلْكَ» است که نشان می‌دهد، إیتاء مُلک به انسان‌های شقی به اذن و اراده الهی صورت می‌گیرد.

از جمله آیات دالّ بر إیتاء مُلک به انسان مؤمن نیز، این آیه است: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۴۷)؛ وقتی قوم بنی‌اسرائیل پس از موسی (ع) گرفتار پادشاهی ظالمانه «جالوت» شدند، از پیامبرشان درخواست پادشاه و نبی کردند که با او به جنگ «جالوت» روند و از ظلم‌های وی رهایی یابند. خداوند، «طالوت» را به عنوان پادشاه، بر ایشان برگزید؛ اما بنی‌اسرائیل با دو عبارت: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» و «وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» اعتراض کردند. عبارت اول، به شأن و منزلت خانوادگی و عبارت دوم، به مال و ثروت اشاره می‌کند که طالوت از هر دو بی‌بهره بوده است. پس، از نظر بنی‌اسرائیل نمی‌تواند پادشاه باشد. خداوند نیز در پاسخ به این قوم می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۸۶). بنابراین در سیاق این آیات، دو دیدگاه وجود دارد: در دیدگاه اول و باطل، مُلک و پادشاهی از آن کسی است که از خاندان نبوت و ثروتمند باشد و در دیدگاه دوم و به حق، مُلک و پادشاهی از آن کسی است که به خواست خدا باشد.

همچنین در دیدگاه الهی، گام نخست برای ایتاء مُلک، خواست خداوند مهم است و اموری همچون ثروت، اموال و خانواده برتر ملاک نیست، بلکه وقتی انسانی برای فرمانروایی انتخاب می‌شود، خداوند وی را با ایتاء «کتاب»، «حکمت»، «علم»، «قدرت» و... مجهز می‌نماید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره: ۲/۲۵۱). همنشینی واژه «ملک» با ابزاری همچون کتاب و حکمت در آیات دیگری نیز تکرار شده است (نک: بقره: ۲/۲۴۷، نساء: ۴/۵۴، یوسف: ۱۲/۱۰۴ و ص: ۳۸/۲۰). البته این روابط همنشینی، در آیاتی مربوط به ایتاء مُلک به انسان‌های مؤمن همچون داود، سلیمان و طالوت آمده و در مورد انسان‌های شقی مانند نمرود و فرعون اشاره‌ای به همنشینی مُلک با علم، حکمت و کتاب نشده است.

۵-۲-۲- هم‌نشینی دوم: ریشه (ص / ف / و)

دومین همنشینی واژه «ملک»، ریشه (ص / ف / و) است. در آیه ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲/۲۴۷) هرچند همنشینی «ملک» با ریشه (ص / ف / و) فقط یک بار اتفاق افتاده؛ ولی از نظر معنایی و مدیریت اجرایی، این ریشه از قدرت بالایی در جهت تفویض اختیار یک رئیس به نائب رئیس خود برخوردار است. از نظر معنایی ریشه (ص / ف / و) به معنای خلوص و پاکی از هر شائبه و مخالف تیرگی و کدورت است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۹۲/ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۶۰۱) و مصدر «اصطفاء» به معنای انتخاب چیزی به جهت درجه خلوص آن است، همچون مصدر «اختیار» که انتخاب چیزی به جهت خوبی و خیربودن آن چیز است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۸۸). از نظر مدیریت اجرایی نیز، وقتی فعل «اصطفاه» با حرف اضافه «علی» متعدی شود، به معنای آن است که وجود صفات خوب و شایسته در «طالوت» موجب برتری وی بر دیگران شده به طوری که این شایستگی‌ها در دیگران نبوده است. بنابر دیدگاه علامه، با توجه به آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۳/۳۳) هر یک از انبیاء یاد شده، برتری ویژه‌ای دارند که در دیگر انسان‌ها دیده نمی‌شود. به همین جهت موجب انتخاب آن‌ها بر عالمیان شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۶۵).

در واقع، در عبارت «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» چند نکته مهم می‌نماید: الف) فعل «اصطفاه» به وسیله جمله اسمیه و حروف مشبیه «إِنَّ» موکد شده است. ب) طالوت از نظر علم و نیروی جسمی تقویت شده است، ج) «ایتاء» و «اصطفاء» مقید به مشیت الهی شده و د) همه این امور به جهت وسعت علم بی‌نهایت خداوند است. بنابراین، وقتی یک رئیس، فردی را به عنوان نائب رئیس انتخاب می‌نماید، در درجه اول به جهت شایستگی‌هایی

است که در وی مشاهده کرده، سپس، به وی امتیازات اجرایی می‌دهد و همه اینها به خاطر خواست و تصمیم وی بوده و این خواست و تصمیم نیز براساس علم و قدرت اجرایی تأمّش می‌باشد.

۵-۲-۳- هم‌نشینی سوم: ریشه (ش / ی / ا)

سومین هم‌نشینی با واژه «مُلک» ریشه (ش / ی / ا) است. این ریشه در هر دو بخش مُلک الهی و مُلک انسانی آمده است. همان‌طور که گفته شد، (ش / ی / ا) در ساختار اسمی به معنای هر چیزی است که علم به آن تعلق گیرد و از آن خبر داده شود و در ساختار فعلی «شَاءَ يَشَاءُ مَشِيئَةً» به معنای خواستن و اراده کردن چیزی است. به طور مثال، قرآن در بخش مُلک الهی در سوره مانده می‌فرماید: چون مُلک و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین برای خداست، پس مسائلی چون عذاب، مغفرت، هدایت و آفرینش همگی بنابر مشیت الهی است: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (مانده: ۵/۴۰). از نظر عقلی نیز، وقتی مشیت مطرح می‌شود که انسان در داشتن یا نداشتن چیزی صاحب اختیار و مالک کامل باشد و این امر در بخش مُلک انسانی نیز آمده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲/۲۴۷) مُلک فقط برای خدا است و هیچ‌کس بهره‌ای از آن ندارد مگر آن مقداری که خدا به هر کسی داده باشد و در آن هم با اینکه تملیک‌ش کرده، باز خود او مالک است و این از اضافه ضمیر «ه» در کلمه «ملکه» فهمیده می‌شود. خداوند هر طور که بخواهد در امور تصرف می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۸۶). البته، خداوند متعال به واسطه علم مطلق که نسبت به آسمان‌ها و زمین و تمام عالم وجود دارد، می‌داند چه چیزی برای انسان خوب و بد است (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۳۵۰) و مناسب آن تصحیح می‌گیرد.

۵-۲-۴- هم‌نشینی چهارم: ریشه (ش / د / د)

چهارمین هم‌نشینی واژه «مُلک»، ریشه (ش / د / د) است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَسَّادُنَا مُلْكُهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلَ الْخِطَابِ﴾ (ص: ۲۰/۳۸). ریشه (ش / د / د) به معنای محکم بستن چیزی با صلابت و استحکام که متضاد سستی و نرمی است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۰/ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۲۳۲). فرق بین «شدت» و «قوت» آن است که «شدت» به معنای مبالغه چیزی در صلابت و استحکام است و «قوت» شبیه قدرت است. به خدا صفت «شدید» داده نمی‌شود درحالی‌که به خدا «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» گفته می‌شود (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰). این کلمه در مورد اعضای بدن انسان ﴿وَوَسَّادُنَا أَسْرَهُمْ﴾ (انسان: ۲۸/۷۶)، عقد و پیمان ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَنْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ﴾ (محمد: ۴/۴۷)، قوای نفسانی ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (نجم: ۵/۵۳) و عذاب ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ﴾ (تحریم: ۶/۶۶) کاربرد دارد. از نظر نحوی نیز، در عبارت «وَوَسَّادُنَا مُلْكُهُ» فاعل فعل - به جهت آیات پیشین که می‌فرماید: «وَأَذْكَرُ عَبْدَنَا» - خداوند است و واژه «مُلْكُهُ» با نقش

مفعول به، همنشین فعل «شَدَدْنَا» می باشد که از جانب خداوند محکم شده است. مراد از کلمه «شَدَدْنَا» کلمه عامی است که محکم کردن از هر جهت را شامل می شود (اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۹۷). مثلاً تقویت از نظر هیبت، نصرت، افزایش عِدّه و عُدّه و فراوانی نعمت. در روایات نیز آمده که در هر شبانه روز ۴۰۰۰ نفر از سرزمین داود نبی حفاظت می کردند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۰۰).

۵-۲-۵- همنشین پنجم: ریشه (و/ه/ب)

پنجمین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (و/ه/ب) است که با دیگر ریشه های مُلک انسانی تفاوت دارد. خداوند می فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (ص: ۳۸/۳۵). کلمه «هَبه» یعنی ملک و دارایی خود را برای دیگری بدون هیچ گونه چشم داشت، سختی و هدفی هدیه دهی و ببخشی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۸۴/حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۷۷) و کلمه «وَهَّاب» به عنوان یکی از اسماء الهی، صیغه مبالغه به معنای «بسیار بخشنده بدون چشم داشتی» است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۸۰۳). در ریشه های قبلی، «إيتاء» و «نزع» توسط خداوند انجام می شد؛ ولی در اینجا، هر چند هبه از جانب خداوند است، اما درخواست را سلیمان (ع) مطرح می کند و بیانگر آن است که دعا و درخواست، حتی در اموری بزرگ مثل پادشاهی امکان پذیر است و نکته مهم این است که ایشان قبل از درخواست، توبه و استغفار می کند و بدین وسیله مسیر را برای دعای خود هموار می کند (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۱۰۸).

بنابر آیات ۳۰ تا ۴۰ سوره ص، یکی از بزرگ ترین حکومت های تاریخ، فرمانروایی سلیمان (ع) است. وی طی درخواستش، مُلکی را خواستار است که شخصی جز خودش، شایستگی آن را نداشته باشد. خداوند نیز با اجابت این دعا، علاوه بر حکومت بر زمین و انسان ها، تسخیر بادها، بندگی شیاطین و اجنه برای سلیمان، استخراج گرانبهارترین سنگ های دریایی و معدنی، ساخت بناهای عظیم خارج از توان و قدرت انسان و... را در اختیار وی قرار می دهد (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۳۷) و این مسأله فقط در مورد ایشان صورت گرفته و به دیگر انسان های مؤمن یا مشرک داده نشده است.

۵-۲-۶- همنشین ششم: ریشه (ن/ز/ع)

آخرین همنشین واژه «مُلک»، ریشه (ن/ز/ع) می باشد. بدیهی است که مالک مطلق، توانایی در ایتاء و باز پس گیری مُلک را داشته باشد. در آیه ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶/۳)، همان طور که به همنشینی «إيتاء» با «مُلک» پرداخته، فعل «تَنْزَعُ» نیز همنشین «المُلْک» شده است. ریشه (ن/ز/ع) به معنای از بیخ و ریشه کردن و جذب کردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۱۵/راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۹۸) به طوری که هیچ اثری از آن باقی نماند، چنانکه در جمله «نزع السلطان عامله عن محلّه و مقامه» بدین معناست (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱۲، ص ۸۶). البته به معنای کشیدن کمان از وسط و یا کردن دوستی و دشمنی از قلب نیز آمده است. البته، مصادر «تَنْزَعُ» و «مُنْزَعَةٌ» در اصل به

معنی مجاذبه است، یعنی کسی یا چیزی را از جایش و موقعیتش تغییر دهند و بعدها به معنی خصومت و مجادله نیز تعبیر شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، صص ۷۹۹-۷۹۸). همچنین، جست‌وجو در آیات قرآنی نشان داد که ریشه (ن/ز/ع) در عباراتی که مخاطب آن انسان است: ﴿وَلَتَنَازَعُنَّ فِي الْأَمْرِ﴾ (انفال: ۴۳/۸) به معنای منازعه و جدال است؛ اما وقتی خداوند فاعل فعل «نزع» باشد، به معنای کردن و گرفتن به تمام معناست: ﴿تَنَزَّعُ الْمُلُكُ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶/۳)؛ به خصوص زمانی که این ریشه، با کلمه «تشاء» همنشین شده باشد. در اندیشه قرآنی، علت پس گرفتن مُلک از انسان به خاطر اعمالی است که انجام داده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱/۱۳). بنابراین، مشیتی که در آیه ۲۶ سوره آل عمران با «مُلک» و «تنزع» همنشین شده است، بستگی به عملکرد اقوام و به خصوص، امراء و پادشاهان دارد. به طور مثال، در نظام طاغوتی فرعون، آنچه موجب طغیان و نابودی وی شد، تفکر کفرآمیزش بود: ﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أَلْقَيْ عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ (زخرف: ۴۳/۵۳-۵۱). فرعون بنا بر غرور و تکبری که داشت، مُلک مصر را منتسب به خود می‌دانست و فرمانروایی، تسلط بر اراضی و تأکید بر روی «رود نیل»، به عنوان جریان زندگی مردم مصر، او را فریفت و فکر می‌کرد کسی که پادشاه است، باید ثروت فراوان داشته و همراه او ملانکه‌ای در خدمتش باشند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۱۰/ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۸۵) و همین اندیشه کفرآمیز موجب شد تا خداوند مُلک را از وی باز پس گیرد و وقتی خداوند اراده کند، مُلکی را از کسی باز پس گیرد، به طور تمام و بی نقص اجرا می‌کند. در همین راستا، خداوند درباره عاقبت فرعون می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (شعراء: ۵۹/۲۶-۵۷). (و ما آن‌ها را از باغ‌ها و چشمه‌ها بیرون راندیم * و از گنج‌ها و قصرهای مجلل!) * (آری،) این چنین کردیم! و بنی اسرائیل را وارث آن‌ها ساختیم!

۶- مقایسه «مُلک الهی» با «مُلک انسانی»

بررسی سیاق آیات مُلک نشان داد، مُلک الهی با مُلک انسانی در ظاهر و سیاق تفاوت دارد. گرچه از نظر ریشه و منبع تفاوتی ندارد؛ اما آیات دربردارنده مُلک انسانی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. بدین جهت، ابتدا مقایسه رویکردهای متفاوت در مُلک انسانی و سپس، به مقایسه مُلک انسانی با مُلک الهی خواهد آمد.

طبق آیه ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران: ۲۶/۳)، خداوند مالک حقیقی جهان است و مُلک را به هر کسی که بخواهد، می‌دهد و از هر کسی که بخواهد، می‌گیرد و ایتاء مُلک به هر دو انسان مؤمن یا

کافر بستگی به مشیت الهی دارد. فرمانروای کافر، «مُلک» را منتسب به خود می‌داند: ﴿وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ﴾ (زخرف: ۴۳/۵۱)؛ اما خداوند ایتاء مُلک به انسان کافر را نیز از جانب خود می‌داند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ (بقره: ۲۵۸/۲).

تفکر نادرست فرعون مبنی بر «انتساب مُلک به خود» موجب شد تا به نتیجه‌گیری نادرست دست یابد؛ یعنی گمان کند که مالک و فرمانروا، صاحب قدرت، مسلط بر اراضی و نفوس بشر و ثروت‌های عظیم است؛ اما در تفکر توحیدی برای فرمانروایی، مشیت الهی کافی است و در صورت خواست الهی، مسائلی از قبیل علم، کتاب، تجهیزات و ثروت به انسان داده می‌شود و چنانچه خداوند بخواهد، فرمانروا می‌تواند مالک امور ماورایی نیز باشد همان‌طور که در آیات ۳۵ تا ۴۰ سوره ص بدان اشاره دارد. در واقع سلیمان نبی(ع)، نه تنها یکی از بزرگ‌ترین فرمانروایان، بلکه مالک موجودات ماورایی نیز بود به طوری که در اداره امور از جنیان بهره‌های فراوانی می‌برد، ولی فرعون با آن فرمانروایی عظیم، فقط قدرت حکومت بر موجودات زمینی را داشت.

نکته دیگر اینکه وقتی ایتاء مُلک به انسان مؤمن صورت پذیرد، خداوند این امر را با اموری همچون «إصطفاء»، «شددنا» و ایتاء کتاب، حکمت، علم، تجهیزات نظامی و تشکیلات انسانی، قدرتمند و مستحکم می‌نماید؛ اما در رابطه با انسان کافر، فقط به همنشینی ایتاء با مُلک پرداخته (بقره: ۲۵۸) و با اموری همچون «إصطفاء»، «شددنا» و... همنشین نشده است.

قبل از پرداختن به مقایسه بین مُلک الهی با مُلک انسانی مهم است که تحلیلی از سیاق آیات مُلک انسانی انجام شود. در این آیات، انسان به عنوان فرمانروای موجودات مادی - غیرمادی معرفی شده است؛ ولی در همه موارد، آنچه مهم است، «تفویض مُلک» از جانب خداوند است: ﴿وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۴۷/۲)؛ یعنی این مُلکی که انسان امروز صاحب آن است، همه از جانب خداست. پس هدف، معرفی خداوند به عنوان رئیس و صاحب اختیار جهان با قدرت مطلق است.

مقایسه مُلک الهی با مُلک انسانی نشان داد که در مواردی این دو با هم شباهت دارند. به طور مثال، در دیدگاه کلان، مُلک انسانی جزئی از مُلک الهی است: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (مائده: ۱۲۰/۵). اسم موصول «ما» دلالت بر موجودات عاقل و غیرعاقل می‌کند (ابن‌عاشور، بی تا، ج ۵، ص ۲۷۶)؛ یعنی هر آنچه در آسمان و زمین و مابین آن‌هاست، از جمله موجودات عاقل و غیرعاقل، همگی برای خداست و او برای هدایت، رهبری و مدیریت این موجودات اشخاصی را به عنوان فرمانروا انتخاب و به ایشان تفویض قدرت می‌نماید که برخی مؤمن و بعضی کافرند و همه این امور، آزمایشی برای انسان‌هاست.

مُلک الهی با مُلک انسانی تفاوت‌هایی نیز دارد: اول اینکه از نظر ادبیات عرب و بلاغت، آیات مُلک الهی از تأکید و بلاغت بیشتری برخوردار است. واژه «مُلک» در غالب موارد به صورت مبتدای مؤخر ﴿وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (نور: ۴۲/۲۴) و در صورت استفاده در قالب مبتدای مقدم ﴿الْمُلْكُ

يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿حج: ۲۲/ ۵۶﴾ بر پادشاهی خداوند در روز قیامت تأکید شده است. همچنین، اختصاص «لام» به کلمه «الله» و اختصاص کلمه «الملک» به «الله»، مُلک را به صورت مطلق از آن خدا می‌داند؛ اما در آیات مُلک انسانی، واژه «مُلک» بیشتر نقش مفعول به ﴿تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶/ ۳) را بدون بلاغت و تأکیدی داراست.

دوم، نحوه بیان و فضای این دو قسم آیات متفاوت است. در آیات مُلک الهی با عباراتی همچون «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ وَالْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ»، «وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و «وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مواجه هستیم، ولی در آیات مُلک انسانی به تسبیح، تحمید و تبارک الهی اشاره نمی‌شود و در موارد اندکی مانند ﴿وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۴۷/ ۲) به وسعت و علم الهی به عنوان تعلیل می‌پردازد.

سوم، همنشین واژه «مُلک» در سیاق مُلک الهی عباراتی نظیر «مشیت»، «خالقیت»، «ربوبیت»، «شفاعت»، «داوری» و «جزا» است و همه این امور، تمام عوالم مادی و غیر مادی را در بر می‌گیرد؛ در حالی که در سیاق آیات مُلک انسانی، همنشین واژه «مُلک» عباراتی مانند «ایتاء»، «نزع»، «إصطفاء»، «شددنا» و «مشیت» مختص عالم ماده است و به جز یک مورد در داستان سلیمان(ع)، بقیه مُلک‌های انسانی به عالم ماده اشاره می‌کند.

چهارم، تمام آیات مُلک الهی به بیان ویژگی‌های یک مالک مطلق از جمله: تشریح قدرت تام خداوند، آفرینش موجودات براساس حق محوری و تقدیر، بیان ربوبیت الهی با تکیه بر نشانه‌های شب و روز و تحت امر بودن و فرمان‌پذیری مطلق موجودات، حلول و ایلاج بی‌وقفه شب و روز در یکدیگر بدون ناهماهنگی و نقص و در بُعد قیامت، به ویژگی‌هایی همچون شفاعت، عدالت و جزای مؤمنان و کافران می‌پردازد؛ اما در آیات مُلک انسانی به این موضوع که فرمانروای زمینی چه ویژگی‌ها و اختیاراتی دارد، اشاره‌ای نمی‌کند. به عبارتی، شاید در ابتدای تحقیق این فرض تصور می‌شد که چون آیات مُلک الهی به بیان ویژگی‌های مالک حقیقی می‌پردازد، باید در آیات مُلک انسانی نیز، شاهد بیان ویژگی‌های مالک اعتباری باشیم؛ ولی این تحقیق نشان داد که در مُلک الهی، شاهد بیان ویژگی‌ها به صورت کلی و در مُلک انسانی به ایتاء قسمتی محدود از مُلک الهی به انسان هستیم. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مُلک انسانی در طول مُلک الهی قرار دارد و ریشه و منبع مُلک انسانی همان مُلک الهی با تفویض اختیار است.

نتیجه‌گیری

بررسی واژه «مُلک» در تمام آیات قرآن براساس روابط همنشینی نشان داد:

۱. کلمه «مُلک» در قرآن به دو صورت به کار رفته است: صورت اول، مُلک حقیقی و ویژه خداوند متعال که غالباً در نقش‌های مبتدا و مبتدای مؤخر است و مجموع آیات مُلک الهی ۳۰ آیه می‌باشد. صورت دوم، در مورد مالکیت اعتباری انسان غالباً در نقش مفعول به و مجموع تعداد آیات مُلک انسانی ۱۸ آیه است.

۲. ریشگان و عبارات همنشین واژه «مُلک الهی» شامل: واژگان ناظر بر ستایش الهی همچون (س/ب/ح)، (ب/ر/ک) و (ح/م/د)، فعل‌های ناظر بر صفات حق‌تعالی همچون (ک/و/ر)، (س/خ/ر) و (و/ل/ج)، ریشه‌های (ق/د/ار)، (خ/ل/ق)، (ش/ی/أ)، (ش/ف/ع) و واژگان ناظر بر پایی حکومت الهی همچون (ح/ک/م)، (ر/ح/م)، (ع/س/ر) و (ج/ز/ی) است و ریشگان همنشین واژه «مُلک انسانی» شامل: (أ/ت/ی)، (ص/ف/و)، (ش/د/د)، (و/ه/ب)، (ش/ی/ء) و (ن/ز/ع) می‌باشد.

۳. طبق آیه ۲۶ سوره آل عمران، خداوند به عنوان مالک حقیقی جهان، مُلک را به هر کسی که بخواهد، می‌دهد و از هرکسی که بخواهد، می‌گیرد و ایتاء مُلک به هر دو انسان مؤمن یا کافر بستگی به مشیت الهی دارد؛ اما انسان کافر، مُلک را منتسب به خود می‌داند که بنابر عقاید توحیدی پذیرفته نیست؛ درحالی‌که در تفکر توحیدی برای فرمانروایی، مشیت الهی کافی است و در صورت خواست الهی، مسائلی از قبیل علم، کتاب، تجهیزات و ثروت به انسان داده می‌شود.

۴. مقایسه مُلک الهی با مُلک انسانی نشان داد که در مواردی این دو با هم شباهت دارند. به طور مثال، در دیدگاه کلان، مُلک انسانی جزئی از مُلک الهی است. از نظر تفاوت‌ها نیز می‌توان به مواردی همچون کاربرد جملات بلیغ، نقش نحوی، نحوه بیان و فضای این دو قسم آیات، اختصاص مُلک الهی به عوالم مادی و غیر مادی و... اشاره کرد. به عبارتی، آیات مُلک الهی به بیان ویژگی‌های مالک حقیقی و آیات مُلک انسانی به ایتاء قسمتی محدود از مُلک به انسان می‌پردازد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

۱. آلوسی، سید محمود؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ محقق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ *التحریر و التنویر*؛ بیروت: مؤسسة التاریخ، بی تا.
۳. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*؛ محقق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن فارس، أحمد بن فارس؛ *معجم مقاییس اللغة*؛ تحقیق: عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ تحقیق: جمال الدین میردامادی، بیروت: دار الفکر- دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۶. حمیری، نشوان بن سعید؛ *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم*؛ تحقیق: مطهر بن علی اریانی و همکاران دمشق: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۷. ایزوتسو، توشی هیکو؛ *ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن*؛ ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: قلم، ۱۳۶۰ش.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح البخاری*؛ قاهره: لجنة إحياء كتب السنة، ۱۴۱۰ق.
۹. بستانی، فؤاد افرام؛ *فرهنگ ابجدی*؛ ترجمه: رضا مهیار، تهران: اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۱۰. بیضاوی، عبد الله بن عمر؛ *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*؛ تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۱. بی‌یرویش، مانفرد؛ *زیان شناسی*؛ مترجم: محمدرضا باطنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۴ش.
۱۲. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم؛ *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*؛ تحقیق: ابومحمد بن عاشور، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۳. حسینی زبیدی، محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ تحقیق: علی هلالی و علی سیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۴. دعاس، احمد عبید؛ حمیدان، احمد محمد؛ قاسم، اسماعیل محمود؛ *اعراب القرآن الکریم*؛ سوریه: دار المعارف للمعارف، ۱۴۲۵ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات الفاظ قرآن کریم*؛ تحقیق: داوودی، صفوان عدنان، بیروت: دار القلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۶. سلیمان نژاد، مرتضی؛ *معناشناسی تدبر در قرآن با سه رویکرد ساختاری، ریشه‌شناسی و تاریخ‌نگاره*؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ش.
۱۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الدر المنثور فی تفسیر الماثور*؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. شعیری، حمید رضا؛ *مبانی معناشناسی نوین*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱ش.
۱۹. صافی، محمود بن عبد الرحیم؛ *الجدول فی اعراب القرآن*؛ دمشق: دار الرشید و بیروت: مؤسسة الإیمان، ۱۴۱۸ق.

۲۰. صفوی، کوروش؛ *درآمدی بر معناشناسی*؛ تهران: سوره مهر، ۱۳۸۷ش.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان*؛ محقق: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۳. فخررازی، محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۴. فراهیدی، خلیل بن أحمد؛ *العین*؛ قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۲۵. فضل الله، سید محمد حسین؛ *تفسیر من وحی القرآن*؛ بیروت: دار الملائک، ۱۴۱۹ق.
۲۶. قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
۲۷. قرآنتی، محسن؛ *تفسیر نور*؛ تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش.
۲۸. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ تحقیق: حسین درگاهی، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۶۸ش.
۲۹. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ *تفسیر نورالثقلین*؛ تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۳۰. عسکری، حسن بن عبدالله؛ *الفروق فی اللغة*؛ بیروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۰ق.
۳۱. علوان، عبدالله بن ناصح؛ *اعراب القرآن الکریم*؛ مصر: دار الصحابة للتراث، ۱۴۲۷ق.
۳۲. محی الدین، درویش؛ *إعراب القرآن الکریم و بیانہ*؛ سوریه: دار الیمامة، ۱۴۱۵ق.
۳۳. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن*؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۳۰ق.
۳۴. مطهری، مرتضی؛ *آشنایی با قرآن*؛ تهران: صدرا، بی تا.
۳۵. مفید، محمد بن محمد؛ *الافصاح فی الامامة*؛ تصحیح: کنگره شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ش.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ *ترجمه قرآن*؛ قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ش.